

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در بحث گذشته ادله کسانی را که قائل اند به این که بقاء بر تقلید میت جایز است، ذکر کرده و عرض کردیم که از میان چهار دلیلی که اقامه شده، سه دلیل تمام است و قابلیت استدلال دارد.

دلیل مرحوم آخوند در عدم جواز بقاء بر تقلید از میت

مرحوم آخوند خراسانی (قدس سره) از کسانی اند که همان طور که تقلید ابتدایی میت را جایز نمی دانند، بقاء بر تقلید میت را هم جایز نمی دانند. ایشان در خاتمه کتاب کفایه، در بحث اجتهاد و تقلید این بحث را به صورت مستوفی ذکر کرده و به این نظر منتهی شده اند که تقلید میت مطلقاً جایز نیست، نه بدواً و نه بقاءً و استمراریاً.

ایشان دلیلی آورده اند که حالا مناسب است که این دلیل را به به عنوان دلیل کسانی که بقاء بر تقلید میت را جایز نمی دانند بیان کنیم.

مرحوم آخوند (ره) ادعا کرده که اولویت قطعیه داریم و فرموده اند: «اذا لم یجز البقاء علی التقلید بعد زوال الرأی بسبب الهرم أو المرض اجماعاً لم یجز فی حال الموت بنحو أولى قطعاً فتأمل» اجماع داریم بر این که اگر برای مرجع تقلید به سبب کبر سن یا مرضی از امراض زوال رای حاصل شد، بقاء بر او جایز نیست، لذا وقتی این مرجع از دنیا رفت، باید به طریق اولی بگوییم که بقاء جایز نیست.

نقد و بررسی استاد محترم نسبت به این دلیل

در اینجا اولاً مرحوم آخوند (ره) در کفایه يك «فتامل» هم به دنبالش آورده اند، یعنی بعد از آن که این دلیل را ذکر کرده فرموده اند: «فتامل» یعنی این دلیل اشکال دارد.

در بیان اشکال این دلیل محشین کفایه احتمالاتی را در اینجا ذکر کرده اند، اما فعلاً به آن احتمالات کار نداریم و خودمان این دلیل را بررسی می کنیم. در اینجا چند جواب می توانیم بیان کنیم.

جواب اول

جواب اول این است که در خود این دلیل فارق ذکر شده، یعنی در جایی که به سبب هرم یا مرض زوال رای می‌شود، اگر بپرسیم که چرا بقاء بر تقلید جایز نیست؟ می‌گویید: اجماع داریم، یعنی فارق عبارت از اجماع است و اگر اجماع نبود، حال اگر مرجع تقلید یا مجتهد جامع الشرائطی مرضی پیدا می‌کرد یا به سبب کبر سن فعلیت قدرت استنباط را از دست می‌داد، چه اشکالی داشت که بر آراء او، در زمانی که سالم بوده باقی بمانند.

پس جواب این است که فارق اجماع است و اصلاً فارق بین تقلید ابتدایی و تقلید بقائی هم اجماع است. البته بنا بر نظریه مشهور این را می‌گوییم، چون بر اجماع در مساله تقلید ابتدایی اشکال کردیم. پس جواب اول این است که فارق بین این دو مورد یعنی یکی مساله هرم و مرض و دوم، زوال رای به سبب موت، اجماع است، که در آنجا اجماع داریم، اما در اینجا نه تنها اجماع نداریم، بلکه اکثریت فقهاء بقاء را جایز می‌دانند و يك شهرت مسلم در اینجا وجود دارد، که بقاء بر تقلید جایز است.

جواب دوم

جواب دوم این است که این اولویت را از کجا آورده‌اید؟ این که این مجتهد اگر به سبب هرم یا مرض زوال رای پیدا کرد، به سبب اجماع می‌گوییم: بقاء جایز نیست، پس در جایی هم که مُرد به طریق اولی، این اولویت از کجاست؟

کسی که زنده است، هنوز نفس ناطقه و روح در بدنش هست، اما مریض شده یا کبر سن پیدا کرده، لذا اگر مساله‌ای را از او سوال کنیم، نمی‌تواند مثل سابق استنباط کند، اما در جایی که شخص مرده و نفس ناطقه از این بدن مادی و عنصری او مفارقت کرده، چه بسا بعد از مفارقت، چون وقتی نفس از این بدن عنصری و مادی مفارقت می‌کند، تازه کشف حقایق بر او می‌شود، یعنی از این جهت مقتضی قوی‌تر می‌شود، یعنی حقایق برایش منکشف می‌شود و می‌تواند بفهمد که آن فتاوایی که داده، کدام درست و کدام باطل است، اما در مساله هرم و مرض چنین چیزی وجود ندارد.

پس اشکال دوم به مرحوم آخوند(ره) این است که این اولویت ممنوع است و چه بسا فتاملی هم که مرحوم آخوند(ره) دارند، اشاره داشته باشد به این که این اولویت، اولویت ممنوعی است.

پس نتیجه این می‌شود که بقاء بر تقلید میت جایز است.

جواز بقاء مشروط به عمل مکلف به فتوا

حال که اصل این مطلب تثبیت شد، دو بحث در اینجا مطرح می‌شود؛ بحث اول این است که آیا این که بقاء بر میت جایز است، مشروط به این است که مکلف به فتوای میت عمل کرده باشد یا نه؟ برخی معتقدند که اصلاً عمل لازم نیست، برخی هم معتقدند که اگر در يك مساله عمل کرده، می‌تواند در همه مسائل بر آن میت باقی بماند، گروه سوم معتقدند که فقط در همان مسائلی که عمل کرده می‌تواند باقی بماند.

تأثیر مبانی مختلف در باب حقیقت تقلید بر این بحث

در اینجا اولین نکته‌ای که مطرح می‌شود این است که آیا در این مسئله مبانی مختلف در باب تقلید تأثیرگذار است یا نه؟ عده

كثيري گفته‌اند كه: اگر حقيقت تقليد را عبارت از عمل بدانيم، يعني بگوئيم: «التقليد هو العمل استناداً الي رأي الغير»، كه مشهور هم اين نظريه را دارند، در اينجا هم همين حرف را زده مي‌گوئيم: در صورتي مي‌تواني بر تقليد ميت باقي بمانی، كه قبلاً در زمان حيات مجتهد، به فتوايش عمل کرده باشي و اگر عمل نکرده باشي، مقلد او نيستي، لذا اگر الان بخواهي به او رجوع کنی، اين تقليد ابتدائي مي‌شود.

اما اگر حقيقت تقليد را التزام به قول غير قرار داديد، - كه مبناي محكمي هم در باب تعريف و حقيقت تقليد بود، كه بگوئيم: «التقليد هو الالتزام به قول الغير»، كه ما هم همين نظريه را اختيار كرديم، ولو اين كه كثيري از فقهاي عصر اين نظريه را ندارند. - در اينجا ديگر عمل لازم نيست و مثلاً زيد كه در زمان حيات مجتهدش گفته: ملتزم مي‌شوم به اين كه به فتاوي او عمل كنم، اما در همين اثناء اين مرجع تقليد از دنيا رفت، مي‌گوئيم: همين كه التزام پيدا کرده، ولو اين كه به يك فتوا هم عمل نکرده، الان مي‌تواند بر او باقي باشد.

كساني هستند اين نظريه را داشته و مي‌گويند: اگر حقيقت تقليد را عبارت از عمل بدانيم، در مساله جواز بقاء بر تقليد يشترط العمل، اما اگر حقيقت تقليد را عبارت از التزام بدانيم، در مساله جواز بقاء تقليد لا يشترط العمل، آيا اين فرمايش درست است يا نه؟

كلام مرحوم خوئي(ره) و والد بزرگوار استاد(حفظه الله) در اين باره

مرحوم آقاي خوئي(قدس سره) در كتاب تنقيح و همچنين والد بزرگوار ما(حفظه الله) در كتاب تفصيل الشريعه فرموده‌اند كه: اصلاً اين بحث، يعني اين كه در جواز بقاء بر تقليد، آيا عمل شرطيت دارد يا نه؟ ارتباطي به بحث حقيقت تقليد ندارد، براي اين كه در آيه يا روايتي نداريم كه «يجوز البقاء علي تقليد الميت».

اگر روايتي وارد مي‌شد كه «يجوز البقاء علي تقليد الميت»، مي‌گفتيم: اين عنوان تقليد كه در اين روايت وارد شده، حقيقتش چيست؟ اگر حقيقتش را عمل بدانيم، مي‌گوئيم: عمل معتبر است، اگر التزام بدانيم، مي‌گوئيم عمل معتبر نيست، اما نه در آيه و نه روايتي چنين تعبيري نداريم.

اين دو بزرگوار فرموده‌اند كه: در اين بحث بايد برويم سراغ همان ادله اربعه‌اي كه براي جواز بقاء بر تقليد اقامه شد، يعني استصحاب، اطلاعات، سيره عقلاييه و سيره متشرعه و ببينيم آيا در اين ادله، مساله اشتراط عمل وجود دارد يا نه؟

حالا فرمايش اين دو بزرگوار را دنبال مي‌كنيم، به نقطه‌اي مي‌رسيم كه هر دو در همان نقطه، مساله را آورده‌اند روي اين كه حقيقت تقليد را عمل بدانيم يا التزام، كه مي‌خواهيم به اين نتيجه برسيم كه در اين مطلب موافقيم كه براي اين كه آيا عمل شرط است يا نه؟ بايد سراغ آن ادله اربعه برويم و اين حرف درستي هم هست.

اما اين به اين معنا نيست كه بگوئيم: اين بحث كه آيا تقليد عبارت از عمل است يا التزام؟ در اينجا هيچ نقشي ندارد. بلكه اين را منكريم و روشن خواهيم كرد كه در اينجا نقش روشني هم دارد و اين دو بزرگوار هم در لابه لاي كلماتشان به اين مطلب اشاره و استدلال کرده‌اند.

بررسی ادله اربعه بر جواز بقاء بر تقلید میت

حالا بحث را در ذهن شریفتان تنظیم کنید، می‌خواهیم دو مرتبه سراغ ادله اربعه برویم، که گفتیم: از سه موردش هم بیشتر جواز بقاء استفاده نمی‌شود، که ببینیم آیا از آن شرطیت عمل استفاده می‌شود یا نه؟

دلیل اول: استصحاب

دلیل اول استصحاب بود، که تقریرهای مختلفی داشت؛ یکی استصحاب حجیت قول مجتهد بر مکلف بود، دوم استصحاب حکم واقعی بود، یعنی حکمی که فتوای مجتهد طریق برای آن است، سوم استصحاب حکم ظاهری بود، یعنی همان مؤدا و مضمون فتوایی که مجتهد به آن فتوا می‌دهد، چهارم استصحاب وجوب تطبیق عمل بر قول مجتهد، که این استصحاب را مرحوم عراقی (ره) جاری کرد، پنجم که مقداری دایره شمول بیشتری هم داشت، استصحاب جمیع احکامی بود، که ناشی از حجیت است، که گفتیم: اگر کسی حجیت رای مجتهد را نتواند استصحاب کند، اما احکامی را که ناشی از رای مجتهد است، می‌تواند استصحاب کند. پنج استصحاب داشتیم که یکی یکی باید اینها را بررسی کنیم.

اما اولین استصحاب که استصحاب حجیت قول مجتهد است، روشن است که اصلاً عمل مکلف در آن دخالتی ندارد و قبلاً هم عرض کردیم که وقتی می‌گوییم: «قول المجتهد حجة»، در این حجیت، چه مکلف عمل کند و چه عمل نکند فرقی ندارد، بنابراین اگر این را مستصحب قرار دادیم، هیچ عملی دخالت ندارد، یعنی کسانی که استصحاب حجیت قول مجتهد را جاری می‌دانند، می‌گویند: عمل در بقاء شرطیت ندارد.

اما نسبت به استصحاب حکم واقعی، که قبلاً مفصل بحثش را ذکر کردیم، اگر جاری شد، آن هم در عمل مکلف دخالتی ندارد، چون حکمی که در واقع هست، اگر قابل استصحاب شد، فرقی نمی‌کند که قبلاً مکلف به آن عمل کرده باشد یا عمل نکرده باشد.

استصحاب حکم ظاهری هم همین گونه است. لذا در این سه استصحاب، بلا اشکال عمل دخالت ندارد، اما در هر سه مورد از این استصحابات اشکال کردیم.

اما نسبت به استصحاب چهارم که مرحوم محقق عراقی (ره) به آن قائل بود و ما هم گفتیم که: جریان دارد، یعنی استصحاب وجوب تطبیق عمل بر قول مجتهد، که قبلاً که مجتهد زنده بود، بر مقلد واجب بود که عملش را بر قول مجتهد تطبیق دهد، حال آیا در اینجا عمل معتبر است یا نه؟

بنا بر این نظریه مرحوم عراقی (ره) بدواً همین به ذهن می‌آید که بگوییم: بنا بر استصحاب مرحوم عراقی (ره)، باید عمل کرده باشد، چون می‌گوییم: «وجوب تطبیق العمل علی قوله»، اما می‌گوییم: باز هم لزومی ندارد، چون ممکن است که بگوییم: در زمان گذشته این حکم بوده، که واجب است که عمل را بر قول مرجع تقلید تطبیق دهیم، اما این کار را نکردم، ولی حکم که از بین نرفته و همان حکم را استصحاب می‌کنم. لذا روی این نظریه مرحوم عراقی (ره) هم باز عمل معتبر نیست.

اما نسبت به استصحاب آخر هم، که دایره‌اش شمول بیشتری دارد، خیلی با این استصحاب چهارم فرق نمی‌کند، لذا اگر دلیل جواز بقاء را هر کدام از این استصحابات خمس قرار دادیم، عمل لازم نیست.

دلیل دوم: اطلاقات

دلیل دوم اطلاقات ادله تقلید است، که در آن قید عمل وجود ندارد، می‌فرماید: **فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ*** یا آیه نفر و یا روایاتی که به رجوع به محمد بن مسلم و زکریا بن آدم (قدس سرهما) امر می‌کند، اما در آنها قید عمل وجود ندارد.

دلیل سوم: سیره عقلائیه

دلیل سوم سیره عقلائیه است، که در سیره عقلائیه هم قید عمل وجود ندارد، عقلاء می‌گویند: اگر به طبیبی رجوع کرده و از او نسخه گرفتید و ساعت بعد طبیب از دنیا رفت، ولو در زمان حیات طبیب به نظر او عمل نکردید، اما عقلاء می‌گویند: الان بقاء بر نظر او صحیح است.

در اینجا شما ممکن است اشکال کنید که سیره عقلائیه دلیل لیبی است و در ادله لیبی باید بر قدر متیقن اکتفاء کرد، یعنی بگوییم: شك داریم که عقلاء در بقاء بر رای اهل خبره آیا عمل به آن را لازم می‌دانند یا نه؟ قدر متیقن جایی است که عمل کرده باشیم. حال اگر کسی چنین حرفی بزند، چه جوابی دارید؟

روی این سوال فکر کنید، جوابش را ان شاء الله فردا ببینیم به ذهنتان می‌آید یا نه؟ جواب خیلی روشنی دارد و دقت بیشتری هم در مطالب داشته باشید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ